



## خودارزیابی

- ۱- عهد و پیمان شهید رجایی با شاگردانش چه بود؟
- ۲- چرا مصطفی در هنگام کمک به پیرمرد کمی مکث کرد؟
- ۳- به کاری که مصطفی کرد، «ایثار» می‌گویند. نمونه‌ای دیگر از ایثار را ذکر کنید.
- ۴- .....



## دانش‌های زبانی و ادبی

### نکتهٔ اوّل

به این جمله‌ها توجه کرده، دربارهٔ آنها گفت‌وگو کنید :

– من به کتابخانه رفتم.

– ما در بازار آقای امیری را دیدیم.

– تو از فرصت‌ها خوب استفاده می‌کنی.

– شما بسیار خوب بازی کردید.

– او حقیقت را گفت.

– آنها به مشهد سفر کردند.

چنان که در درس گذشته آموختیم فعل ویژگی‌هایی دارد که یکی از آنها «زمان» است. علاوه بر زمان ویژگی دیگر فعل، **شخص** است. منظور از شخص این است که فعل جمله را گوینده، شنونده، یا شخص دیگری انجام می‌دهد مثلاً در جملهٔ اوّل و دوم گوینده، کاری را انجام می‌دهد. (در جملهٔ اوّل «فعل رفتن» را «من» انجام می‌دهم و در جملهٔ دوم فعل «دیدن» را «ما» انجام می‌دهیم) در این صورت، فعل به اوّل شخص دلالت دارد. در جملهٔ سوم و چهارم شنونده، کاری انجام می‌دهد؛ در این صورت، فعل، دوم شخص است. در جمله‌های پنجم و ششم، شخص دیگری غیر از گوینده و شنونده، کار را انجام می‌دهد؛ در این صورت، فعل به سوم شخص اشاره دارد.

شخص	فعل
اول شخص (گوینده)	رفتم - رفتیم
دوم شخص (شنونده)	رفتید - رفتید
سوم شخص (شخص دیگری غیر از گوینده و شنونده)	رفت - رفتند

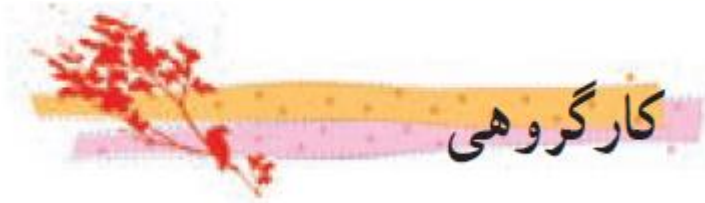
اگر به جدول بالا دقت کنید متوجه می شوید که گوینده (اول شخص) می تواند یک نفر باشد (رفتم) یا بیشتر از یک نفر (رفتیم) به عبارت دیگر مفرد باشد یا جمع، همین طور شنونده (دوم شخص) می تواند یک نفر باشد (رفتید) یا بیشتر از یک نفر (رفتید)، سوم شخص هم مانند اول شخص و دوم شخص می تواند یک نفر باشد (رفت) یا بیشتر از یک نفر (رفتند). یکی را مفرد و بیش از یکی را جمع می نامیم.

شخص	مفرد	جمع
اول شخص	رفتم	رفتیم
دوم شخص	رفتی	رفتید
سوم شخص	رفت	رفتند

## نکته دوم

**خاطره نویسی** هم چون نامه نگاری و سفرنامه نویسی یکی از انواع نوشتن است. هرگاه صحنه ها یا حادثه هایی را که در زندگی روی داده یا مشاهده شده است، بازگو کنیم یا بنویسیم، به آن **خاطره** گویند. هنگام گفتن یا نوشتن خاطره، به همه نکاتی که خاطره را مستند می کند، باید اشاره کنیم. خاطره نوشته ای است شخصی که معمولاً زیبا، عاطفی و پرجاذبه است.

اساس بسیاری از داستان ها، فیلم ها و آثار هنری، خاطرات است.



## کار گروهی

۱- زندگی نامه یکی از افراد شهر یا روستایتان را که در انقلاب نقشی داشته است، در کلاس

بخوانید.

۲- کار شهید چمران را در کلاس نمایش دهید.

۳- متن «عشق به مردم» خاطره‌ای مربوط به شهید رجایی است. درباره آن گفت و گو کنید.

مترادف

## عهد و پیمان

مراعات النظير

شهید رجایی، معلمی متواضع و فروتن گرم و دوستی عمیق و در کارش بسیار دقیق و منظم و جدی بود.

سوم شخص مفرد

سوم شخص جمع به همان شکل

دانش آموزان دوستش داشتند؛ همان گونه که وقتی رئیس جمهور هم شد مردم او را دوست

داشتند.

او زنگ تفریح میان دانش آموزان می رفت و با آنان گفت و گو می کرد. رفتار او با دانش آموزان

نمی بریدند

اضافه تشبیهی

کسب علم و دانش

چنان بود که بعد از دانش آموختگی، رشته ی دوستی را قطع نمی کردند. شهید رجایی به معلمی

علاقه داشت

عشق می ورزید.

شروع کسب علم مترادف  
در آغاز سال تحصیلی با شاگردانش عهد و پیمانی داشت که تا آخر سال، هم خود و هم شاگردانش

نیرو مقید  
در حد توان به آنها پای بند می ماندند. به شاگردانش می گفت:

اول شخص مفرد دوم شخص جمع  
من دیر نمی آیم، شما هم نیایید.

من غیبت نمی کنم، شما هم غیبت نکنید.

من به شما دروغ نمی گویم، شما هم به من دروغ نگویید.



گفته و سخن

من به هر قولی که به شما بدهم وفا می کنم، شما هم به هر قولی که به من می دهید، وفا کنید. من

دوم شخص جمع

هم خانواده: وظیفه، وظایف

مترادف

خودم را موظف می دانم که برای خیر و صلاح شما تلاش کنم، شما هم خودتان را موظف بدانید که

سفارش

به توصیه های من عمل کنید و تکالیف تعیین شده را به انجام برسانید.

دوم شخص جمع

دوم شخص جمع    جمع تکلیف    مشخص شده

## عشق به مردم

هم خانواده ریاست رئوس

در یکی از جمعه های اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۰ همراه شهید رجایی رئیس جمهور وقت، به قم

ابتدا

پاک هم خانواده طاهر مطهر

فضای بیرونی ، حیاط

رفتیم. نخست برای زیارت حرم مطهر حضرت معصومه (س) دم در صحن از اتومبیل پیاده شدیم.

یک دفعه

اضافه تشبیهی

تازه از در داخل شده بودیم که یک باره موج جمعیت، رجایی را از جا کند و برد و برد و ما به دنبال

اول شخص جمع

او، نزدیک بود زیر دست و پا بمانیم.

سوم شخص مفرد    اول شخص جمع

وقتی رجایی به داخل ماشین آمد، عرق کرده و خسته بود. به او گفتیم: (اگر این وضع ادامه پیدا کند،

تضمین

قید حالت

فعل مستقل

دست و پای سالم برایتان باقی نخواهد ماند). همان طور که نفس نفس می زد، گفت:

(بی دست هم می شود زندگی کرد ولی بی مردم نمی شود).

## رفتار بهشتی

با نظم و ترتیب

شهید رجایی، فرد بسیار منظمی بود و برنامه هایش به هم ریخته نبود. سر ساعت به جلسه می آمد.

با نظم و ترتیب

برنامه ی ورزش، خوراک، مطالعه و خواب او ساعت دقیق و معینی داشت و دقیقه ای عوض نمی شد.

ویژگی

ایجاد شدن

وقتی از پیدایش این خصلت در ایشان از او سوال می شد، می گفت: (من این نظم را از آقای

بهشتی، یاد گرفته ام).

ترکیب اضافی

**گرمای محبت**

نهاد

مسند

کوچه خلوت تر از همیشه بود. باد سردی می وزید. مصطفی چمران مثل هر روز از خانه بیرون آمده

حرف اضافه

هم خانواده: اجبار جبر

بود تا به مدرسه برود. هوا سردتر از روزهای پیش بود اما مصطفی مجبور بود، راه خانه تا مدرسه را

پیاده برود. برای آنکه گرم شود، دست هایش را داخل جیبش فرو برد. دستش به سکه های پول،

خورد. مدت ها بود پول هایش را برای خرید یک جفت دستکش جمع می کرد. سکه ها را داخل

جیبش تکان داد.

### اول شخص مفرد

لبخندی زد و با خودش گفت: (فکر می کنم امروز بتوانم دستکشی را که میخواهم بخرم). این فکر به

سرعتش افزود تا زودتر به مدرسه برسد.

از کوچه گذشت و وارد خیابان شد. خیابان سردتر از کوچه بود و باد با سرعت بیشتری می وزید.

حمله هم خانواده: مهاجم، تهاجم هم خانواده: امنیت، مامن

مصطفی خودش را کنار دیوار کشاند تا از هجوم باد در امان باشد. دست هایش را از جیب بیرون آورد؛

یقه ی لباسش را بالاتر کشید؛ کمی احساس گرما کرد. حالا سرمای کمتری به صورتش می خورد.

هم خانواده : عیوب ، معایب

بعد دست هایش را دوباره داخل جیب هایش فرو برد. (امروز خیلی سرد است اما عیبی ندارد، تحمل

قید تاکید اول شخص مفرد

می کنم. فردا حتما دستکش می خرم. آن وقت، موقعی که به مدرسه می روم، دست هایم از سرما

خشک نمی شود.)

صفت تفضیلی

صفت تفضیلی

سرما بیشتر شده بود و راه، طولانی تر به نظر می آمد. چند قدمی که جلوتر رفت، ناگهان صدایی

مثل و مانند

شنید، صدا آرام و ضعیف و بیشتر به ناله شباهت داشت. ایستاد و به اطرافش نگاه کرد. کمی دورتر،

ترکیب وصفی

پیرمردی به درخت کهن سالی تکیه داده بود و در حالی که دستانش را به طرف مردم دراز کرده بود،

قدیمی

از آنها کمک می خواست.



## جستجو کردن      ترکیب وصفی مقلوب

مصطفی سرما را فراموش کرد و با کنجکاوی به طرف پیر مرد رفت. هر چه جلو تر می رفت، صدای

او را بهتر می شنید. پیر مرد حال خوبی نداشت. دست هایش در آن هوای سرد پاییزی سرخ شده

رهگذران . هم خانواده: معابر . عبور

بود و حرکتی نمی کرد. پیر مرد کمک می خواست اما عابران بی توجه به او، در حالی که سعی می

کردن زودتر خود را به جای گرمی برسانند، از کنارش می گذشتند صدای پیر مرد در میان زوزه ی

باد، گم شده بود.

نهاد مسند فعل اسنادی قید تاکید

مصطفی ناراحت شد. اصلاً فکر نمی کرد کسی فقیرتر از خود او هم پیدا شود. با خودش گفت:

قید تاکید

(حتماً خیلی نیازمند است که گدایی می کند). بعد دستش را در جیب کرد. احساس کرد صدای به

صبر . درنگ

هم خوردن سکه ها را می شنود. کمی مکث کرد. انگار کسی به او می گفت: (مصطفی، این کار را

نکن. خودت بیشتر به این پول نیاز داری. فکرش را بکن، اگر دستکش بخری، دیگر مجبور نیستی

دست هایت را را به هم بمالی تا گرم شوند).

### شبه جمله

مصطفی برگشت و به پشت سرش نگاه کرد. کسی را ندید. لبخندی زد و گفت: ( نه! اگر من به این

### فعل مستقل

پیرمرد کمک کنم، خدا هم به من کمک خواهد کرد).

سپس دست هایش را که مشت شده بود، بیرون آورد و به طرف پیرمرد، دراز کرد. پیرمرد به او نگاه

کرد. مصطفی دستانش را بالای دست های پیرمرد گرفت. وقتی مشت مصطفی باز شد، سکه ها

غل خوردند نهاد حرف اضافه متمم فعل غیر ربطی

غلتیدند و داخل دست پیرمرد قرار گرفتند. لبخند شادی، روی لب های پیرمرد نشست.

کنایه از خوشحالی خیلی زیاد

مصطفی می توانست برق خوشحالی را در چهره ی او ببیند. سپس بی آنکه چیزی بگوید یا منتظر

شنیدن چیزی شود، به طرف مدرسه به راه افتاد. باد سرد پاییزی همچنان در کوچه می وزید اما

مصطفی دیگر سردش نبود. او خوشحال بود و همین احساس، او را گرم می کرد.